

فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: سی و یکم - بهار ۱۳۹۶

از صفحه ۱۱۷ تا ۱۳۷

مختصری از امثال و تمثیلات مشترک در مثنوی و ولدنامه*

امیدوار مالملی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران

چکیده

عنوان این مقاله «مختصری از امثال و تمثیلات مشترک در مثنوی و ولدنامه» است. ولدنامه، اثری است که در قالب مثنوی سروده شده است. این منظومه به تقلید از مثنوی مولوی در تفسیر دقایق عرفانی و اخلاقی همراه با تمثیلات دلکش است، که سلطان ولد تصویری درست از زندگی جسمانی و روحانی مولانا و حالات و مقامات مریدان و مصاحبان او را منعکس می‌کند. از مقایسه مثنوی معنوی با ولدنامه، چنین استنباط می‌شود که شاید سلطان ولد (۶۲۳-۷۱۲) اولین شاعر صوفی باشد که بعد از مولوی توانست در شعر تمثیلی صوفیانه، روش پدر را سرمشق خود قرار دهد. پس حل بسیاری از مشکلات مثنوی ولدنامه، بویژه تمثیلات آن، به دلالت و هدایت مثنوی مولوی وابسته است و فهم اسرار کلمات و عبارات پسر، جز به وسیله‌ی اطلاعات راه‌گشای پدر، میسر نیست، به طوری که سایه‌ی پدر را بر تمامی آثار او می‌توان احساس کرد. نگارنده‌ی مقاله کوشیده است این تأثیرپذیری و جلوه‌های مشترک را در تمثیلات این دو اثر معرفی کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تمثیلات مثنوی تجلی گسترده‌ای در ولدنامه یافته است افزون بر اینکه طریقت هر دو صاحب اثر در حوزه ادبیات تمثیلی صریح و منطبق با حقیقت حیات و با استناد به قرآن، احادیث و اقوال پیشینیان است.

کلیدواژگان: مولوی، سلطان ولد، مثنوی، ولدنامه، تمثیل

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۳

پست الکترونیک نویسنده مسؤول: malmoliomidvar@yahoo.com

مقدمه

شاید بتوان گفت که اوج شکوفایی ادبیات صوفیانه و تمثیلی منظوم در ایران از قرن ششم تا هشتم هجری است. دوره‌ای که معاصر است با تعلیمات ارشادی اندیشه‌مندان و نام‌آوران پراوازه‌ای چون: سنایی غزنوی، فریدالدین عطار نیشابوری، اوحدی مراغه‌ای، سعدی شیرازی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و به تبعیت از وی، فرزندش سلطان ولد و دیگران بوده‌اند. حاصل اندیشه‌ها و آراء این بزرگان که از طریق آثارشان به دست ما رسیده است، موجودیت آنان را به خوبی می‌نمایاند. ابعاد گوناگون مثنوی معنوی، بویژه در حوزه شعر تمثیلی، باعث شده است که در طول هفت قرن، آثار متنوع و مفیدی به تبعیت از این اثر سترگ به وسیله صاحبان اندیشه‌های شگرف در جامعه‌ی بشری ارائه شود.

چون نهال باغ معرفت به وسیله‌ی جلال‌الدین محمد بلخی کاشته شد، از این رو دل حقیقت بین ارادتمندانش نیز آن را آبیاری کرد و به این ترتیب بزرگ‌ترین گنجینه‌های عرفان اسلامی در اسرار و رموز تمثیلی به منظور تعلیم مریدان و سالکان فراهم آمد.

اولین کسی که بعد از مولانا توانست در شعر تعلیمی و تمثیلی صوفیانه روش او را در مثنوی سرمشق خود قرار دهد، سلطان ولد است. وی شیوه‌ی پدر را در رباب‌نامه و شیوه‌ی سنایی و عطار و مولوی را در ولدنامه تقلید کرد و بر حل مشکلات فائق آمد. تا جایی که حتی در آخرین لحظات زندگی پدر، دمی حاضر به ترک محضر او نشد مبادا نکته‌ای از پدر صادر شود و از جانب پسر مغفول ماند. این همراهی را صفا از قول افلاکی روایت کرده است: مولانا در آخرین ساعات عمر خطاب به پسرش سلطان ولد و برای تسکین درد و هیجان غزل خداحافظی «رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن»... را سروده است. (صفا، ۱۳۶۶، ۳: ۷۰۷)

«با نگاهی به آثار شاعران و نویسندگان بزرگ چون مولوی، فردوسی، نظامی، سعدی و حافظ پی می‌بریم که این شاعران از تمثیل و مثل برای بیان اندیشه‌های والای خود سود جستند، تا جایی که این شیوه بیان به عنوان شاخصه سبکی آنان و حتی شاخصه یک دوره ادبی درآمده است. از طرفی شاعران و نویسندگان بزرگ فارسی زبان برای ایجاد ارتباط مؤثر و بهتر و تفهیم مطالب اخلاقی، عرفانی و اجتماعی خود همواره از مثل و تمثیل بهره

می گرفته‌اند.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۲)

«تمثیل (ارسال مثل) آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مَثَل یا شبیه مَثَل و متضمن مطلبی حکیمانه است بیارایند. این صفت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیة سخن می‌گردد و گاه باشد که آوردن یک بیت مثل در نظم یا نثر یا خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۹۱)

«تمثیل»، یکی از تکنیک‌ها و صنایع مهم بدیعی است، که غالباً در آثار ادبی کهن به کار گرفته شده است. به طور کلی تقریباً همه بدیع‌دانان گذشته و معاصر تمثیل را با ارسال مثل یکی می‌دانند. حال آن که در ارسال المثل، ضرب‌المثلی در شعر یا نثر به کار می‌رود، اما تمثیل ذکر مثالی است برای اثبات یا استحکام یک اندیشه که معمولاً این مثال از امور عینی و محسوسات انتخاب می‌شود و بیشتر جنبه استدلالی دارد. در تمثیل یک اندیشه به تصویر کشیده می‌شود، درست همانند حکایت‌هایی که مولانا در مثنوی آورده است.» (ابومحبوب، ۱۳۷۲: ۷۶)

مولوی در تشبیه و تمثیل قدرت خارق‌العاده‌ای دارد. یکی از عوامل جذابیت سخن مولوی، کاربرد تشبیهات و تمثیلات فراوان و بجاست به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت وی از مثل و تمثیل به عنوان ابزاری جهت بیان محتوای شعر خود و به عبارت دیگر برای بیان حقایق به شکلی محسوس و ملموس، بهره برده است و در عین حال با استناد به قرآن کریم و احادیث نبوی و اقوال بزرگان بر سخن خود صحه گذاشته است و کلامش را در مثنوی شریف بدان درجه از اعتبار و ارزشمندی رسانده که اخلاف او نیز به رکابش درآمده، آثاری وزین به سبک و سیاق مثنوی خلق کرده‌اند. از جمله: بهاء‌الدین محمد، معروف به سلطان ولد، و کَلْدِ خَلْفِ ارشد مولانا، که از جمله شخصیت‌های تأثیرگذار در دوران حیات مولانای بلخی و پس از وفات او، بوده است چنان که در تدوین و گردآوری آثار پدر و شکل‌گیری طریقه مولویه پس از مولانا نقش بسیار مؤثر و مهمی ایفا کرده و نیز آثار مکتوب قابل توجهی نیز از خود به جا گذاشته است که در آن آثار، تمام هم خود را مصروف نموده، پای بر جای پای پدر نهاد و ذره‌ای از ارشادات او عدول ننماید؛ بویژه در کتاب مثنوی ولدنامه، که وجوه تشابهات بسیاری

با مثنوی مولوی دارد. یکی از جمله این وجوه، استفاده از تمثیل و مثل در مثنوی ولدنامه است، که با مطالعه این اثر می‌توان دریافت که در کاربرد تمثیلات به متابعت از مثنوی مولانا، وجه مشترک بسیار یافته است.

نگارنده در این مقاله، کوشیده است مثنوی ولدنامه و مثنوی مولوی را در زمینه‌ی تمثیلات مشترک و با دیدگاه تطبیقی مطالعه و بررسی کرده با مراجعه به منابع معتبر، برخی مشکلات را بیان نماید. اساس کار در این پژوهش، ولدنامه به تصحیح جلال‌الدین همایی و مثنوی معنوی، به همت رینولد آلن نیکلسون است.

پیشینه تحقیق

آنچه مسلم است، این که پیش‌تر، مطالعه‌ای تطبیقی درباره‌ی مشترکات تمثیلی در مثنوی مولانا و مثنوی ولدی (ولدنامه) صورت نگرفته است که مقاله حاضر چنین مطالعه‌ای را پیش‌رو دارد. اما از آنجا که تمثیل و کاربرد وافر آن در مثنوی، از جمله ویژگی‌های سبک ساز این منظومه‌ی سترگ است، در موضوع تمثیلات مثنوی تحقیقات بسیاری انجام شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- غلامعلی محمدی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود (۱۳۸۶) به «بررسی تمثیلات در سه دفتر اول مثنوی مولوی» پرداخته است.

- فرزاد قائمی «زیبایی‌شناسی تمثیل و تحلیل ساختاری ادبیات تمثیلی مولانا بر مبنای نظریه فلسفی صورت‌های مثالی» را به رشته تحریر در آورده است.

- در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی نگرش مولانا، عطار و سنایی در عالم تمثیل» در گلچینی از آثار تمثیلی شاعران مذکور به بررسی اشتراکات تمثیلی آنها پرداخته شده انواع تمثیل از نظر قهرمان، موضوع، درون‌مایه، زبان، ساختار و منشأ قصه مورد بررسی قرار گرفته است.

- محسن باقری قادی‌کلایی در پایان‌نامه خود با عنوان «امثال و حکم در دفتر اول و دوم مثنوی» (۱۳۹۴) امثال و حکم را بررسی نموده است.

- «نقش تمثیل در بیان مواجید عرفانی مولوی در مثنوی» (۱۳۸۹) مقاله‌ای است که

سیدرضی میرصادقی در این موضوع نگاشته است.

- «تمثیل و مثل در مثنوی مولوی» مقاله‌ای ارزشمند به قلم حسن ذوالفقاری است که منتخبی از تمثیل‌ها و امثال را در مثنوی به دست داده است.

- فرزاد قائمی مقاله‌ای دیگر با عنوان «تمثیل‌گرایی فلسفی و پیوند آن با ادبیات تمثیلی مولانا در مثنوی» (۱۳۸۹) را نوشته است و موارد دیگر که در مجال این مقال نمی‌گنجد.

امثال و تمثیلات مشترک در مثنوی و ولدنامه

در شعر و ادب تمثیلی فارسی، ادبیات صوفیانه و قرآن و حدیث، امثال و حکم چاشنی کلام گویندگان و سرایندگان فارسی زبان به شمار می‌آمده است. مولانای بلخی در مثنوی معنوی برای مطابقت سخت خود با مقتضای حال، از ابزار و شگردهای گوناگون استفاده نموده تا بن‌مایه‌های اخلاقی، عرفانی و تعلیمی شعرش را تأثیر گذارتر به مخاطب القا کند. یکی از این شگردها کاربرد تمثیل به گونه‌ای استادانه و با اشراف بر موضوع و هدف خود و با حفظ انسجام و پیوند کلام در مثنوی شریف است. در این زمینه، تمثیل در مثنوی حوزه بسیار وسیعی را به خود اختصاص داده به گونه‌ای که حتی تشبیه و استعاره و ضرب‌المثل و کنایه را نیز در بر می‌گیرد. از آنجایی که سلطان ولد، به تبعیت و تقلید مولوی، ولدنامه خود را سروده، متعاقباً در همین حوزه کاربردی ابزار سخن‌آرایی و نفوذ کلام بهره برده که بالطبع وجوه اشتراک زیادی بویژه در زمینه تمثیل (با تمام گستردگی حوزه آن) با مثنوی یافته است که در این بخش از مقاله به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

باد پیمودن: تمثیل است. یعنی: کاری عبث و بیهوده کردن. سلطان ولد مانند سالک را در عالم جهل شبیه باد پیمودن و سرمایه‌ی موجود را به هدر دادن دانسته است.

تا کی از جهل باد پیمایی؟ باده پیمای که تا بیاسایی

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۵۶۲)

مولوی، تزویر و فریبکاری را شبیه بادپیمودن (انجام کار عبث) می‌داند.

گفت: نی نی مهلتی باید نهاد عشوه ما کم ده تو، کم پیمای باد

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۱۰۹۱)

بود در بطن أمّ یکی نیکو: تمثیلی است، از طریق حدیث و روایت وارد ادبیات عرفانی شده است.

بود در بطن أمّ یکی نیکو بود عکس آن بدو بدخو

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۳۰۶۲)

الشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّهِ مَنْ سَمَاتَ اللَّهُ يَعْرِفُ حَالَهُمْ

(مولوی، ۱۳۶۸: ۹۲۱۲)

این مثل معمولاً در باور انسان‌ها به جبر به کار می‌رود. (خوبی و بدی، سعادت و شقاوت، آفریده‌ی خداست و از اراده‌ی انسان خارج است).

بهر کبکی گلیم نتوان سوخت: مثل فارسی است. این تمثیل وقتی مصداق دارد، که اصل را قربانی فرع نماییم.

بهر کبکی گلیم نتوان سوخت بهر یک خس دو چشم نتوان دوخت

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۱۰۱)

بهر کبکی نو گلیمی سوختن نیست لایق از تو دیده دوختن

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۸۷۱)

باز جفت باز شود: مثل فارسی است. باز، مرغ شکاری که برای شاهان تربیت می‌کردند و هنگامی که پادشاه به شکار می‌رفت جزو سایر اسباب شکار آن را هم می‌بردند و اغلب در این‌گونه موارد نشیمن او دست شاه بود. در متون عرفانی، مرد کامل که همیشه مورد عنایت خاصه حق است. (گوهرین، ۱۳۹۰، ۲: ۳۶)

بی‌شک جفت باز باز شود هم یقین سوی زاغ زاغ رود

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۱۱۷۹)

باز سلطان عزیز کامیار

ننگ باشد که کند کبکش شکار

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۵۲۹)

در مثنوی مضمون این تمثیل فراوان به کار رفته است. از شگردهای مولوی در کاربرد تمثیل‌ها و امثال یکی آن است که مضمون یا ترجمه مثل را در شعر می‌آورد و دیگر آنکه عین ضرب‌المثل را در بیت ادراج می‌نماید و موارد بسیاری هم هست که خود مصراع یا بیت مولوی به دلیل اقتدای اخلاف بدو، کم‌کم تبدیل به مثل شده است.

بی‌ضرورت نیاز کی باشد؟ تمثیل است. یعنی: انسان نیازمند، ضرورت نیاز را بهتر احساس می‌کند. نیاز، زاییده‌ی نیازمندی افراد است و حقیقت و مجاز همچون ضرورت و نیاز، لازم و ملزوم یکدیگرند.

بی‌حقیقت، مجاز کی باشد؟

بی‌ضرورت، نیاز کی باشد؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۶۵۳)

کز ضرورت هست مرداری مباح

بس فسادی کز ضرورت شد صلاح

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۵۲۰)

و:

در ضرورت هست هر مردار پاک

بر سر منکر ز لعنت باد خاک

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۲)

ترک بسکل کردن و در را گزیدن: شبه مثل است.

دست ناید بی درم در راه نان

لیک هست آب دو دیده رایگان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۴۸۶)

بسکل، بسکله، بشکل، بشکله و بشکنه به فتح باء و شین و کاف و یا کسر کاف به معنای

چوب پس در خانه و سرا باشد. نظیر: فرع را رها کردن و اصل را چسبیدن (گرفتن).

در درون سیر کن برون منگر
 زانکه دریاست جان و تن لنگر
 بگسل از لنگر اندرین دریا
 ترک بسکِل کن و گزین در را
 (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۶۰۸۶-۶۰۸۷)

جنس را به جنس بردن: تمثیل است. نظیر: «الْجَنَسِيَّةُ عَلَّةُ الضَّمِّ»: هم جنس بودن علت پیوستگی است. (خاتمی، ۱۳۸۰: ۴۵۴)

هست حق را فرشته‌ای به زمین
 کو برد جنس را به جنس یقین
 دیو جان را به سوی دیو برد
 میر و شه را سوی خدیو برد
 زن صفت را برد به سوی زنان
 نر صفت را به صفّ تیغ زنان
 (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۱۹۳-۱۹۱)

مولانا معتقد است که جذبه‌ی حق، عنایتی است خاص و ذره‌ای از این عنایت از هزاران کوشش و طاعت مؤثرست و حق-تعالی- هر کسی را که خواهد مشمول این عنایت عظیم می‌فرماید. (مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۱۰۶۷)

ذره ذره کاندرین ارض و سماست
 جنس خود را هر یکی چون کهرباست
 روده نان را می‌کشد تا مستقر
 می‌کشد مر آب را تفّ جگر
 چشم جذّابِ بتان زین کوی‌ها
 مغزجویان از گلستان بوی‌ها
 (مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۲۹۰۰)

جوینده یابنده است: مثل فارسی است. یعنی اگر انسان تلاش کند، به هدف خود می‌رسد. این مثل برای تشویق افراد به جویایی و پویایی مصداق می‌یابد.
 نظیر:

چونکه جوینده است یابنده
 سوی احمد شد او شتابنده

و: (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۹۴۲)

این سخن را که نور تابنده است
جو، که جوینده زود یابنده است
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۷۵۹)

سایه‌ی حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود
جُست او را تاش چون بنده بود
لاجرم جوینده یابنده بود
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۲)

مولانا در چندین بیت پیوسته چنین توصیه می‌کند که مقصود هر چقدر گران و شتابنده باشد، آنکه جوینده است، مقصود را خواهد یافت و گوید دائماً با تمام وجود در طلب باش، زیرا طلب در نیل مقصود بهترین دلیل و راهنماست، پس به هر طریق ممکن، لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب، در طلب مقصود بپوی.

خفته کی گردد آگه از بیدار؟: مثل فارسی است.

عکس بیند چو جاهل است از کار
خفته کی گردد آگه از بیدار؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۴۰۲۹)

مولانا معتقد است کسانی می‌توانند در طریق اولیاء قدم نهند که وابسته به امور دنیوی نباشند و سراپا مست حق باشند:

خفته، بیدار باید پیش ما
تا به بیداری ببیند خواب‌ها

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۱۱۱۴)

ریشه‌ی این تمثیل در سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۸ از قرآن کریم می‌باشد. ر.ک. به: (مولوی،

۱۳۶۸، ۱: ۳۹۲)

ای بسا بیدار چشم خفته دل
خود چه بیند، دید اهل آب و گل

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۱۲۲۲)

شاعر در شاهد بالا می‌گوید: بسیاری از مردم چشم سرشان بیدار، ولی چشم دلشان، به خواب رفته است و نتیجه می‌گیرد که چشم دنیا بین قادر به درک حقیقت نیست.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است: مثل فارسی است. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است». (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۲۲۶ عنوان)

دیگر آنک فهم کن ای بوالهوس که درین خانه درون خود هست کس
(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۸۴۹)
بس کنم خود زیرکان را این بس بانگ دو کردم اگر در ده کس است
(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۳۴)

«دستشان به ما نرسد» و «از زمین سنگ بر آسمان نرسد»: شبه مثل فارسی است. سلطان ولد این تمثیل را در بیان این حدیث آورده است، که سخت‌ترین بلاها بر انبیاء و اولیاء و عارفان و واصلان وارد می‌شود.

دستشان خود یقین به ما نرسد از زمین سنگ بر سما نرسد
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۱۷۱۱)

بانگ سگ هرگز رسد در گوش ماه خاصه ماهی کو بود خاص اله
(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۲۴۱)

مولوی در تمثیل این بیت عقیده دارد که انبیاء و اولیای الهی به مرتبه‌ای از مراتب کمال روحی و معنوی رسیده‌اند که نه ستایش ستایشگران آنان را سرمست می‌کند و نه بدگویی بدگویان آنان را غمگین می‌سازد.

شبان در خور گله باشد: مثل فارسی است. یعنی انسان‌ها در معرض امتحان هستند و هرکسی استعداد و ظرفیت انجام کاری را دارد که با حلم و تدبیر و خرد باید رسالت و پیشوایی خود را به پیش ببرند.

سیر هر ذات لایقش باشد در خور گله سایقش باشد

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۷۷۸۶)

مصطفی فرمود خود که هر نبی کرد چوپانیش برنا یا صبی
بی‌شبانان کردن و آن امتحان حق ندادش پیشوایی جهان
گفت سائل هم تو نیز ای پهلوان گفت من هم بوده‌ام ده‌ری شبان
تا شود پیدا وقار و صبرشان کردشان پیش از نبوت حق شبان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۳۲۸۷)

شیر نر را چه نسبت است به بق (پشه): مثل فارسی است.

سیر خود را مکن قیاس به حق شیر نر را چه نسبت است به بق

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۷۷۸۷)

هر کسی را جفت کرده عدل حق پیل را با پیل و بق را جنس بق

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۱۸۹۴)

عافل را یک اشارت بس است: تمثیل است. العافل یکفیه الاشاره. بهره‌گیری از امثال عربی و جملات معروف یا احادیثِ مَثَل شده در مثنوی بسیار است، که گاهی یا عین عبارت را به کار برده و یا ترجمه آن را.

یک اشارت بس است عافل را نکند سود، شرح غافل را

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۴۸۱۱)

عاقلان را یک اشارت بس بود عاشقان را تشنگی زان کی رود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۱۲۴۸)

مولانا معتقد است که اشارات و اصلاان تفسیر و توضیح اسراری است، که بیان آن‌ها در حوصله‌ی عبارات و جملات نمی‌گنجد. توجه به این اشارات و درک آن‌ها، راه را بر سالک

می‌گشاید و بار او را در طی منازل سلوک سبک‌تر می‌کند. (مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۹۳۳)

از اشارت‌های کاملان نباید سر تافت، چون مشایخ بیان هر نوع مطلبی برایشان میسر نیست. چه افشای سرّی از اسرار باعث گرفتاری‌های بسیار و گیر و دارهای بی‌شمار شود، چنانکه برای حسین بن منصور حلاج و عین‌القضاة همدانی و سهروردی مقتول و صدها صوفی کامل دیگر شد و چه بسا که سبب ضلالت و گمراهی دیگران شود. پس شیخ ناگزیر است که بسیاری از مطالب را به مرید مستعد با اشارات قلبی بفهماند و بر مرید است که این اشارات را به جان بپذیرد و اگر لازم‌الاجرا است، در بجا آوردن آن حداکثر سعی و کوشش و مجاهدت را به جا آورد:

زاندرونم صد خموش خوش نفس	دست بر لب می‌زند یعنی که بس
خامشی بحرست و گفتن همچو جو	بحر می‌جوید ترا جو را مجو
از اشارت‌های دریا سر متاب	ختم کن و الله اعلم بالصواب

(مولوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۰۶۱)

اشارات کاملان همیشه با فتوح باطنی و گشایش درونی همراه است و توجّه به این اشارات، راه وصل را سهل‌تر و آسان‌تر می‌کند. مانند اشارات رسول (ص) که نمونه‌ی کامل انسان کبیر و آدم حقیقی بود. (مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۱۷۴)

قلم اینجا رسید سر بشکست: مثل فارسی است. یعنی ابزار مادی قادر به توصیف عشق حقیقی نیست. این تمثیل در تقابل بین عقل و عشق به کار می‌رود.

قلم اینجا رسید و سر بشکست	خانه زو شد خراب و در بشکست
---------------------------	----------------------------

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۷۲۶)

چون قلم در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
------------------------------	-----------------------------

(مولوی، ۱۳۶۸، ۵: ۴۳)

اندرین محضر خردها شد ز دست
چون قلم اینجا رسید و سرشکست
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۴۶۶۳)

چون رسید اینجا سخن لب در بیست
چون رسید اینجا قلم درهم شکست
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۲۱۴۴)

کم زنی اختیار درویش است: شبهه مثل فارسی است. یعنی بی‌اعتنایی نسبت به تعلقات دنیایی، عزم و اراده‌ی درویش است. این تمثیل به منظور تبلیغ اندیشه‌های صوفیانه آورده شده است.

هر که گم گشت از همه بیش است
کم‌زنی اختیار درویش است
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۳۰۱۹)

حیله‌هاشان را همه بر هم زخم
و آنچه افزایند من بر کم زخم
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۵)

و:

زهره نی مر زهره را تا دم زند
عقل کلش چون ببیند کم زند
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۳۷۱۵)

کو سرای یقین و کوچه‌ی شک: شبهه مثل است. این تمثیل در جایی به کار می‌رود که «اجتماع نقیضین» محال باشد. در این تمثیل، تلاقی عرفان و فلسفه جالب است که مولوی نیز بر آن اذعان دارد:

هر که را در دل شک و پیچانی است
در جهان او فلسفی پنهانی است
می‌نماید اعتقاد و گاه گاه
آن رگ فلسف کند رویش سیاه
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۲۸۵ و ۳۲۸۶)

اتحاد و یکی در آن نور است نور معلول از این صفت دور است

پس نباشند جان‌ها همه یک کو سرای یقین و کوچ‌هی شک؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۳۸۶)

گر تو را بازست آن دیده‌ی یقین زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۲۳۴۷)

یعنی: اگر چشم یقین تو گشوده است، باید در هر مظهري، ظاهري را ببینی.

کوه قاف با سوزن کندن: تمثیل است. یعنی کار بزرگ را با ابزار و اسباب کوچک انجام دادن. یا کار دشوار و محال را انجام دادن. این مثل گاه درباره‌ی افرادی مصداق می‌یابد که نابخردانه خود را به آب و آتش می‌زنند و گاهی نیز در باب خرق عادات صوفیان و عارفان به کار می‌رود.

کشتی نفس را مگیر گزاف که به سوزن نکند کس، که قاف

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۷۱۸۹)

قوت از حق خواهم و توفیق و لاف تا به سوزن برکنم این کوه قاف

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۳۸۸)

کی بود کور آگه از دیدار؟: مثل یا شبه مثل فارسی است. یعنی: کور قادر به دیدن نیست، چنانکه جانی که به جانان وصل نباشد، تا ابد دچار نقصان است.

کی بود کور آگه از دیدار؟ یا ز ذوق سخن در و دیوار؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۰)

مولوی عقیده دارد: هر کسی که از دیدار الهی بهره‌مند باشد، در چشم او این دنیا مانند مردار

است:

هر که از دیدار برخوردار شد این جهان در چشم او مردار شد

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۵۸۲)

و:

زان که جان چون واصل جانان نبود تا ابد با خویش کورست و کبود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۹۰۶)

کی بود گرمی سحر چون چاشت؟: مثل یا شبه مثل فارسی است. یعنی ظرفیت طالب و مطلوب یکی نیست. چنانکه بیشه‌ی فکر بایزید بسطامی بالاتر از ظرفیت ناچیز طالب مبتدی بود:

طاقت دید با یزید نداشت کی بود گرمی سحر چون چاشت؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۷۷۹)

هر که دور از دعوت رحمان بود او گدا چشم است اگر سلطان بود

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۵۸۸)

کی ز راحت جدا شود راحت؟: این حالت در قطب کامل، مقام حق‌الیقین و تحقیق عینی و شهود واقعی است.

آخرین که اوست قطب بی‌همتا ایمن است و بزرگ در دو سرا

زانکه گشته است عین آن حالت کی ز راحت جدا شود راحت؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۲۹۳۳-۲۹۳۴)

نظیر: علم حضوری و این که هیچ ذاتی از مقام و شئون ذاتیه‌اش جدا نمی‌شود، چه ثبوت شیئی بر خودش ضروری است. (سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۱۱۴)

نعل واژگونه زدن: تمثیل فارسی است، که بعدها وارد ادبیات صوفیانه هم شده است. یعنی:

برای مصلحتی، امری را جز آنچه هست نمودن. انجام دادن کاری باشد که به قصد و نیت رد گم کردن دیگران است.

که زخم نعل باژگونه بسی نکته‌ام را نکرد فهم کسی

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۳۸۱)

نعل‌های باژگونست ای سلیم نفرت فرعون را دان از کلیم

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۲۴۸۱)

و:

نعل بینی باژگونه در جهان تخته بندان را لقب کرده شهان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۴۱۵)

نقش دیوار، سایه نکند: تمثیل است و ریشه‌ی آن به شرح زیر در قرآن کریم و کلام مشایخ صوفیه آمده است:

نقش‌ها می‌کنند بر دیوار گونه‌گون از درخت و برگ و ثمار

نقش دیوار هیچ سایه کند؟ یا کسی ز آن برای هیمه کند؟

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۶۳۹ و ۵۶۴۰)

نقش بر دیوار مثل آدمست بنگر از صورت چه چیز او کم است

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۰۲۰)

و:

سایه‌ی شاهان طلب کردم شتاب تا شوی زان سایه بهتر ز آفتاب

(مولوی، ۱۳۶۸، ۲: ۲۲۱۶)

مولوی در بیت فوق عقیده دارد که، سالک با نور معنی اولیای خداوند، که سایه‌ی حق - تعالی - هستند نورانی می‌شود. شاعر، مردِ کاملِ فانی در حق را رمزی از سایه می‌بیند، که از خود وجود ندارد و حرکت او تابع حرکت آفتاب است، و در جای دیگر گوید:

کیفَ مَدَّ الظَّلَّ نَقَشِ اولیاست کو دلیلِ نورِ خورشیدِ خداست

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۴۲۵)

یعنی: اولیای خداوند، مظهر تام خداوند هستند و آن سایه (ولیّ مرشد) دلیل بر نور ذات خداوند است.

این تمثیل ریشه در سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۵ دارد.

ظَلَّ (سایه)، رمزی از انسان کامل است، که مظهر عنایت خداوند است، چنانکه سایه، ما را به سوی آفتاب، راهنمایی می‌کند. اولیاء، سالکان را به سوی حق، رهبری می‌کنند. مادام که آفتاب نباشد، سایه هم وجود نخواهد داشت. کائنات، نشانه و سایه‌ی حق است و نقش اولیاء در این جهان نماینده‌ی وجود خارجی نور آفتاب حق است. (زمانی، ۱۳۷۴، ۱: ۱۶۰)

وقت آن شد که ریش جنبانی: مثل معروف است که: «نوبت تو شد بجنبان ریش را» و ریش جنبانیدن، اشاره و اظهار وجود کردن باشد.

وقت آن شد که ریش جنبانی زین بلامان به لطف برهانی

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۴۱۸)

وقت آن شد ای شه مکتوم سیر کز کرم ریش بجنبانی به خیر

و: (مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۹۳)

ای ز دل‌ها برده صد تشویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را

(مولوی، ۱۳۶۸، ۶: ۳۹۰۵)

هر چه کاری برش همان دروی: تمثیل است، برای متقاعد کردن افراد، زیرا جزا و پاداش اعمال هر فرد به خود او بر می‌گردد. یعنی انسان نباید از مکافات عمل خود غافل باشد.

- هر چه کاری، برش همان دروی
هر چه گویی جواب آن شنوی
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۵۳۸)
- جمله دانند این، اگر تو نگروی
هر چه می‌کاریش روزی بدروی
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۶)
- آنچه کاری بدروی آن آن تست
ورنه این بیداد بر تو شد درست
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۵)
- این جهان کوه است و فعل ماند!
سوی ما آید نداها را صدا
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۳۱)

هرکس آن کند کزو آید: تمثیل است. یعنی از هر کسی کاری ساخته است. این تمثیل در مورد آدم‌هایی مصداق دارد که ادعای یاوه در سر می‌پرورند.

- هر کسی آن کند کزو آید
هیچ دیدی که شیر سگ زاید؟
(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۸۸۴۶)
- هر کسی را بهر کاری ساختند
میل آن را در دلش انداختند
(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۵)

و:

- کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گر چه ماند در نبستن شیر و شیر
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۲۶۳)

هر که پا لایق گلیم کشد: تمثیل فارسی است، که با ادبیات دینی و صوفیانه نیز همراه شده است. یعنی: رسالت هر انسانی بر مبنای حوزه‌ی اختیارات و وظایف اوست، چون خداوند به اقتضای اسم ولی، همواره با صفت ولایت در صالحان و گزیدگان تجلی می‌کند.

هر که پا لایق گلیم کشد رخت را جانب کلیم کشد

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۵۹۸۳)

مولوی می‌گوید: در برابر آن چشمی که گشوده و راهبر است، هر خرّقه‌ی پشمینه‌ای، ولیّ موسی صفتی را در بر گرفته است:

پیش آن چشمی که باز و رهبرست هر گلیمی را کلیمی در برست

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۲۳۴۸)

هیچ شیری مجوز روباهان: شبه مثل فارسی است. ریشه‌ی این تمثیل را می‌توان در سوره‌ی الحجرات، آیه‌ی ۱۰ دید.

هیچ شیری مجوز روباهان مطلب رهبری ز گمراهان

(سلطان ولد، ۱۳۷۶: ۷۸۵۸)

و:

شو غذی و قوت اندیشه‌ها شیر بودی شیر شو در بیشه‌ها

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۴۱۸۱)

و:

جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جان‌های شیران خداست

(مولوی، ۱۳۶۸، ۳: ۴۱۴)

نتیجه

۱. سلطان ولد در احیای طریقت مولانا اهتمام خاصی نشان داد، او که عضو دائم فرقه‌ی مولویّه بود، تلاش کرد تا در کار تألیف و تصنیف آثار خود نیز شیوه‌ی پدر را دنبال نماید.
۲. ولدنامه از سویی زندگی جسمانی و روحانی مولانا را به تصویر می‌کشد و از سویی دیگر، حالات و مقامات مریدان و اصحاب او را منعکس می‌کند؛ از این رو قدیمی‌ترین و دقیق‌ترین سند تاریخی بعد از مثنوی معنوی است.
۳. حل بسیاری از مشکلات مثنوی ولدنامه به دلالت و هدایت مثنوی معنوی وابسته است.
۴. با مطالعه‌ی ولدنامه می‌توان بازتاب جلوه‌های پرفروغ ادبیات تمثیلی مثنوی معنوی را در

آن آشکار ملاحظه کرد.

۵. مشرب و طریقت دو شاعر در حوزه‌ی ادبیات تمثیلی، صریح، روشن و منطبق بر حقایق حیات است.

۶. دو شاعر کوشیده‌اند، مشکلات بزرگ انسان‌ها را، با تکیه بر تمثیلات، آسان کنند و اسرار معرفت را برای مریدان فاش سازند.

۷. ریشه‌های ادبیات تمثیلی را در شعر هر دو شاعر می‌توان در ادبیات صوفیانه‌ی ادوار قبل، قرآن کریم، احادیث نبوی و اقوال مشایخ صوفیه جستجو کرد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابو‌محبوب، احمد، بهار، ۱۳۷۲، «در تمثیل و ارسال مثل»، رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۳۲.
۲. ثعابی، عبدالملک محمد بن اسماعیل، ۱۹۶۱، التمثیل و المحاضره، مصر: بی‌نا.
۳. خاتمی، احمد، ۱۳۸۰، شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی، تهران: پایا، چ دوم.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۵. -----، ۱۳۷۰، امثال و حکم، تهران: سپهر، چ هفتم.
۶. ذوالفقاری، حسن، بهار ۱۳۸۶، «بررسی ساختار ارسال مثل»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۵، صص ۶۲-۳۱.
۷. رامپوری، محمد، ۱۸۹۰ م، غیث اللغات، لکهنو.
۸. زمانی، کریم، ۱۳۷۴، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
۹. سلطان ولد، ۱۳۷۶، ولدنامه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، قم: هما.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، ج سوم، چ چهارم.
۱۱. عطار، ۱۳۴۶، تذکره الاولیاء، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: زوار.
۱۲. ---، ۱۳۳۸، اسرارنامه، به تصحیح صادق گوهرین، تهران: زوار.
۱۳. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۰، احادیث مثنوی، تهران: امیر کبیر، چ پنجم.
۱۴. فؤاد عبدالباقی، محمد، ۱۳۷۸، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: حرّ.
۱۵. گوهرین، صادق، ۱۳۹۰، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران: زوار.
۱۶. مولوی، ۱۳۶۸، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. آئین، نیکلسن. تهران: مولا.

۱۷. همایی، جلال الدین، ۱۳۸۹، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: اهورا.

۱۸. -----، ۱۳۷۶، مولوی نامه، قم: نشر هما.